# شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۲۱ خرداد ۱۴۰۲
۳۲ ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۶۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

**دمای هوای مشهد**

رطوبت هوا ۲۴٪

۳۴° ↑۲۱° ↓

صبح ۲۵ | ظهر ۳۲

عصر ۳۲ | شب ۲۵

**اوقات شرعی مشهد**

اذان ظهر ۱۱:۳۱:۱۰ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۲۵

غروب آفتاب ۱۸:۴۸:۵۲ | اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۴۶

اذان مغرب ۱۹:۱۰:۱۱ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۶

اول شخص

## کاشف ستاره‌ها

### درباره فریدون شهبازیان، آهنگ‌ساز و رهبر ارکستر که امروز هشتادویک ساله شد

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

ساز ویلن را نخستین‌بار در دستان پدرش، حسین شهبازیان، دیده بود. پدری که علاوه بر نوازندگی، چوب‌رهبری ارکستر تهران را نیز در دستانش داشت و روزگاری هنرآموز ابوالحسن صبا بود. پس همین که به سن خواندن و نوشتن رسید، در کنار حروف الفبا، با تشویق پدر و اشتیاق قلبی، خط به خط با زبان موسیقی نیز آشنا شد و ویلن‌نوازی را زیر نظر عطا... خادم‌میثاق آغاز کرد. پس از آن، هنرجوی سرژ خوتیسف، رهبر ارکستر روسیه، شد که در آن روزها رهبری ارکستر تهران را برعهده گرفته بود. فراگیری موسیقی و تحصیل در هنرستان عالی موسیقی را تا هفده‌سالگی ادامه داد و پس از گذراندن خدمت سربازی به دانشگاه تهران رفت تا تحصیلاتش را در رشته موسیقی ادامه دهد. پس از آن به اتریش رفت و دوره‌های عالی موسیقی را پشت‌سر گذاشت. پس از فارغ‌التحصیلی، آنچه از دوران تحصیل در مقطع دانشگاه آموخته بود، او را به تلفیق مبانی موسیقی غرب با موسیقی ایرانی تشویق کرد. نبوغ فریدون شهبازیان در حوزه موسیقی موجب شد از همان هفده‌سالگی لذت حضور در ارکستر سمفونیک تهران را در دوران رهبری حشمت سنجری تجربه کند و پس از آن با ورود به رادیو، دانسته‌هایش را در همکاری با ارکستر گل‌ها با ساخت و تنظیم آثاری فاخر و ستودنی به معرض نمایش بگذارد. قطعه «پر کن پیاله را» با صدای محمدرضا شجریان، از نخستین آثاری بود که شعر نو را با آواز ایرانی در دستگاه ماهور تلفیق می‌کرد و محصول خلاقیت و نبوغ شهبازیان در دهه ۵۰ بود. همکاری او با احمد شاملو نیز در قالب ملودی و دکلمه، خروجی همین سال‌ها بود که منجر به عرضه آلبوم «کاشفان فروتن شوکران» شد. پس از انقلاب اسلامی نیز با همکاری مرحوم علی معلم به فکر تشکیل شورای موسیقی صداوسیما افتاد تا در این مجموعه، از موسیقی پاپ حمایت کند. اغراق نیست اگر به واسطه تلاش‌ها و سیاست‌گذاری‌های او در آن ایام، او را پدر موسیقی پاپ ایران پس از انقلاب اسلامی بنامیم که در حوزه آوازهای محلی و فولکلوریک نیز آثار برجسته و درخشانی ارائه کرد. گرایش فریدون شهبازیان به آهنگ سازی برای فیلم‌های سینمایی و آثار تلویزیونی نیز در همان سال‌های نخست پس از انقلاب آغاز شد و آلبوم‌های متعددی را نیز با محتوای موسیقی متن در کارنامه خود ثبت و ضبط کرد. فیلم‌های آوار (سیروس الوند)، شیرسنگی (مسعود جعفری جوزانی)، پاییزان (رسول صدرعاملی)، هیوا (رسول ملاقلی پور) و اخراجی‌ها (مسعود ده‌نمکی)، از جمله آثار برجسته‌ای بودند که شهبازیان برای ساخت موسیقی آن‌ها بارها در جشنواره‌های گوناگون تشویق و تحسین شد. او همچنین با تلفیق موسیقی پاپ با سنتی با شعر شاعرانی مانند حافظ، مولانا، سعدی، رودکی، خیام، اخوان ثالث، شاملو و ابتهاج در قالب آثار با کلام، محتوای شنیداری ارزشمندی را برای نسل‌های گوناگون به ارمغان آورد.

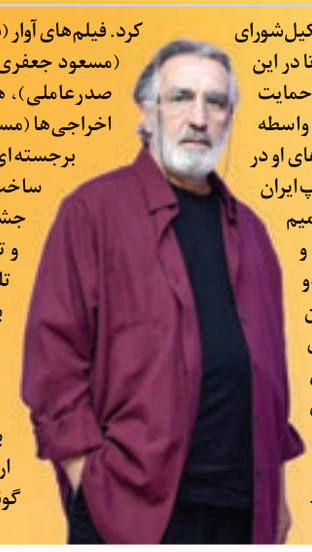

**آنچه فریدون شهبازیان را به استادی بی‌بدیل در موسیقی ایرانی بدل کرد، کشف و معرفی استعدادهای آوازی درخشانی بود که بازار موسیقی پاپ و سنتی ایران را پربارتر کرد. محمد اصفهانی، علیرضا افتخاری و حسام‌الدین سراج ازجمله خوانندگانی بودند که به دنبال همکاری با فریدون شهبازیان بیش از پیش مطرح و شنیده شدند.**

### محمد اصفهانی

«آوای فاخته» نام نخستین ترانه‌ای بود که با صدای محمد اصفهانی در سال ۱۳۷۳ از شبکه یک سیما پخش شد. تنظیم‌کننده این موسیقی فریدون شهبازیان بود. علاوه بر این اثر، موسیقی تیتراژ فیلم «معصومیت ازدست‌رفته» و «اخراجی‌ها» نیز با همکاری این دو هنرمند تولید شد.

### علیرضا افتخاری

آلبوم «شور عشق»، از آثار ماندگار علیرضا افتخاری، سال ۱۳۷۲ با آهنگ سازی فریدون شهبازیان روانه بازار شد. همچنین، این دو هنرمند در آلبوم‌های «شکوه پرواز» که سال ۱۳۸۵ منتشر شد، با یکدیگر همکاری کردند. شهبازیان و افتخاری این اثر را به دلاورمردان نیروی هوایی ارتش تقدیم کرده‌اند.

### حسام‌الدین سراج

آهنگ‌سازی آلبوم «طریقت عشق»، از آثار شناخته‌شده حسام‌الدین سراج، به‌عهده فریدون شهبازیان بوده است. همچنین، آلبوم «آفاق عشق» که در سال ۱۳۷۲ روانه بازار موسیقی شد، با آهنگ‌سازی فریدون شهبازیان و آواز حسام‌الدین سراج ازجمله آثار موسیقایی درخور توجه در دهه ۷۰ است.

استوری گرام

## حکایت آهوی زیبا و شوهرِ خر

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم در یکی از دشت‌های ناحیه مرکزی، نرسیده به کوه بلند، آهوی زیبا و رعنایی زندگی می‌کرد که مرکز توجه رهگذران و گردشگران و شاعران و ادبای روزگار بود. روزی فرشته مهربان که همواره از دور بر اوضاع و احوال جانوران نظارت می‌کرد، به سراغ او رفت و پس از سلام و احوالپرسی گفت: ای آهو، چه آرزویی داری؟ بگو تا برآورده کنم. آهو گفت: وقت ازدواجم فرا رسیده است، اما همسر دل‌خواهم را پیدا نمی‌کنم. آرزو دارم بتوانم همسر دل‌خواهم را پیدا کنم. فرشته مهربان گفت: دوست داری همسرت چطور جانوری باشد؟ آهو عرق شرم را که بر پیشانی‌اش نشسته بود، پاک کرد و گفت: دوست دارم همسرم جانوری تنومند و خشن و کیوت و فنی و زحمتکش، با صدایی رسا و بلند باشد. فرشته به سرعت به جست‌وجو پرداخت و جانوری را که با معیارهای آهو مطابقت داشت و نامش خر بود، در یکی از علفزارهای اطراف پیدا کرد و با عصای جادویی‌اش او را نزد آهو برد. آهو خر را پسندید و فرشته مهربان شرایط ازدواج آن دو را فراهم کرد و آن‌ها را به ماه عسل فرستاد. چند ماه بعد، فرشته مهربان که برای مأموریتی دیگر به دشت ناحیه مرکزی آمده بود، نزد آهو رفت تا احوال وی را جویا و از وضع زندگی‌اش مطلع شود. وقتی نزد آهو رسید، وی را در حال گریه‌کردن مشاهده کرد. پیش وی نشست و با عصای جادویی‌اش اشک‌های وی را پاک کرد و از وی پرسید: ای آهوی زیبا، چه شده است؟ چرا گریه می‌کنی؟ آهو گفت: از دست شوهری که برایم پیدا کرده‌ای، به‌تنگ آمده‌ام. فرشته گفت: وا! او که کاملا بر طبق معیارهای تو بود. آهو گفت: من جوان و خام و خر بودم، اما او هم خیلی خر است. فرشته پرسید: یعنی چی؟ آهو گفت: همه می‌گویند شوهرت حمال است. فرشته پرسید: دیگر چی؟ آهو گفت: خانه‌ام عین طویله شده است. فرشته پرسید: دیگر چی؟ آهو گفت: هرچی با او حرف می‌زنم، عین خر نگاه می‌کند. فرشته پرسید: دیگر چی؟ آهو گفت: تا عصبانی می‌شود، عرعرش به هوا بلند می‌شود. فرشته پرسید: دیگر چی؟ آهو گفت: همین‌ها بس نیست؟ فرشته گفت: چرا. وی سپس افزود: حالا چه آرزویی داری؟ آهو گفت: مرا از دست این خر خلاص کن. فرشته گفت: شاید او تو را دوست داشته باشد. آهو گفت: دوست داشتنی که از روی خریت باشد، دوست داشتن نیست. فرشته گفت: با اجازه این جمله زیبا را کپی می‌کنم. وی سپس آن جمله زیبا را کپی کرد و با عصای جادویی آهو را از دست خر خلاص کرد و به ادامه مأموریتش پرداخت.

پیشگفتار

## چیدن و برچیدن کتابخانه به روایت مانگل

قاسم فتحی
روزنامه‌نگار

سال‌ها پیش موقع آخرین اسباب‌کشی‌مان، مردی که داشت وسایل خانه را از طبقه سوم پایین می‌برد، یکهو طبقه اول ایستاد و از همکارش پرسید: مگه کتاب هم جزو وسایل خونه حساب می‌شه؟ قبلش که آمد و نگاهی انداخت به اسبابمان، سبک و سنگینی‌شان را نشانه گرفت تا برای هرکدام پولی بگیرد، نه ما حرفی زدیم، نه او چیزی گفت. اما وقتی فهمید این ده‌پانزده‌تا کارتن بزرگ داخلش کتاب است، کفری شد. نمی‌دانستم چه بگویم. کتاب‌ها جزئی از این خانه بودند، ولی آیا بخشی از وسایل خانه هم بودند؟ نمی‌دانم. یعنی باید قبلش خبر می‌دادیم و هزینه جابه‌جایی‌اش را جداگانه حساب می‌کردیم؟ وقتی آمد پایین، گفت این کارتن‌ها از آن یخچالی که دوسه‌نفره پایین برده‌اند، سنگین‌تر بود. بعد پرسید: صاحب‌خانه معلم است؟ گفتم نه. چه توفیری می‌کرد من کی باشم و چه کاره. مسئله اینجا بود که بعد از آن، رفتارش با کارتن‌ها کاملا تغییر کرد؛ روی زمین می‌کشیدشان و حتی غلت می‌خوردند. دست آخر یکی‌شان پاره شد و عطف «ژیل بلاس» را به فنا داد و جلد «سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی» هم با یک لیوان چایی از دهن افتاده کم‌رنگ‌خیس شد و صحافی‌اش تکان اساسی خورد. بدتر این بود که نمی‌توانستم چیزی بگویم. غر می‌زدند و کارتن‌ها را می‌بردند پایین. یک جورهایی انگار داشتند لطف می‌کردند به این بدبخت فلک‌زده که آخرِ کاری ولش نمی‌کردند به امان خدا.

***

این متن را از سر حسادت می‌نویسم، چون داشتم کتاب تازه منتشرشده آلبرتو مانگلِ بزرگ را می‌خواندم. همه حس‌وحالش به کتاب‌ها یک طرف، وسعت کتابخانه‌اش برای من بیشتر به چشم آمد. مردی که ناچار شد کتابخانه ۳۵ هزار جلدی‌اش را از فرانسه به مونترال کانادا ببرد و حالا داشت با کتاب «برچیدن کتابخانه‌ام» مرثیه می‌سرود و استادانه گریزی به تاریخ، ادبیات، فلسفه و اسطوره می‌زد. او در «گریز دوم» اثرش بعد از اینکه کتاب‌هایش کفن شدند و لفافه‌پیچ و آماده رفتن، نوشته است: «در خواب می‌شنیدم کتاب‌ها صدایم می‌زنند.» اما او این خواب را درحالی می‌بیند که همه کتاب‌هایش سرجای خودشان هستند. مانگل می‌گوید چطور با چیدن و برچیدن کتابخانه‌ها درهایی را به روی خود باز می‌کنیم و درهایی را برای همیشه می‌بندیم. برای من مسئله طور دیگری بود. اما من مطمئن بودم همه آنچه دارم را نمی‌توانم در خانه تازه‌مان جا بدهم و متأسفانه همین‌طور هم شد. حالا مدت‌هاست دو کارتن کتاب زیر کولر در حیاط، وسط باد و باران و بوران و برف برای خودشان زندگی می‌کنند و من گاه‌برحسب تصادف یادم می‌آید چه کتابی احتمالا آنجاست و چطور به خاطرش می‌آورم. برای او به‌عنوان نویسنده، جستارنویس، مترجم و رئیس سابق کتابخانه ملی آرژانتین، هر کنشی از سمت کتاب‌خوان‌ها نسبت به کتابخانه درخور اعتناست و با اهمیت. مثلا او به این جمله منسوب به ارسطو باور دارد که: «کتاب را نه امانت بده و نه امانت بگیر.» «من وسط جمع و جور کردن متوجه نبودنِ چندتا از کتاب‌هایم شدم، ولی هرقدر تلاش کردم، یادم نیامد کجا و به چه کسی امانت داده‌ام. از آن طرف از یک کتاب سه نسخه داشتم و یادم آمد هربار همان کتاب را به کسی امانت می‌دادم و او به فاصله چندسال برش می‌گرداند، اما من تحمل نبودنش را نداشتم و جای خالی‌اش را با یک نسخه تازه پر می‌کردم. به احتمال زیاد این امانت‌رفته بخت برگشته وسط قفسه روس‌ها بوده که نتوانسته است خودی نشان بدهد و نبودنش را به من گوشزد کند، اما حالا نمی‌دانم برمی‌گردد و جایی در کتابخانه‌ام پیدا می‌کند یا نه؛ البته اگر جایی وجود داشته باشد. چیدن و بدچیدن کتابخانه‌های امثال ما فقط جابه‌جاشدن نیست، بلکه از ریشه‌زدن و حذف بخشی از کتابخانه است، آن‌هم نه جایی برای کتاب تازه، بلکه برای اینکه کمتر به‌چشم بیایند و مزاحم دیگران نباشند.

کارتون شهر

مجید ادیبی

یک کارشناس حوزه اقتصاد:

**سطح آگاهی جامعه از مفاهیم اقتصادی اندک است!**

شوخی بی‌شوخی

## طفلکی صدتایی‌ها

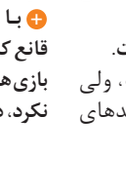

مهدی محمدی
طنزپرداز

**طبق اخباری که منتشر شده، در راستای اخذ مالیات از واحدهای مسکونی خالی، اولویت، شناسایی مالکانی است که صد خانه خالی و بیشتر دارند. ما هم تصمیم گرفتیم برویم سرکوچه و مثل دولت یکی از مالکان صدتا واحد خالی را شناسایی کنیم تا با او مصاحبه کنیم. البته بیشتر افرادی که می‌خواستیم با آن‌ها مصاحبه کنیم، فقط هفتادوهشتاد یا نهایتا نود تا واحد مسکونی داشتند، نه صد تا؛ ولی از آنجا که جوینده یابنده است، بالاخره یک نفر را که صاحب صدتا خانه خالی بود، شناسایی کردیم و نظرش را در این باره پرسیدیم.**

**خوش به حالتان، ما صد سال هم کار کنیم، نمی‌توانیم پول حتی یک خانه را دربیاوریم، ولی شما همین لحظه، همین ساعت، صدتا خانه دارید.**

واقعا فکر کردی صدتا خانه داشتن خوب است؟ بروخدا را شکر کن که فقط یک خانه داری.

**واقعا؟ چرا؟**

به هزاران دلیل. شما یک خانه داری، حتی اگر تلفن ثابت و آب و برق و گاز هم مصرف نکنی، هزینه آبونمان تک‌تکشان در قبض می‌آید و باید پرداخت کنی. حالا تصور کن صدتا از این خانه‌ها داشته باشی؛ می‌دانی چقدر باید هزینه کنی؟! اصلا پرداخت قبض این‌ها به کنار، کلیدهایشان را کجا بگذارم که با هم قاطی نشوند. صدتا سند خانه را کجا بگذارم. آدرس‌هایشان هم که دائم از ذهنم می‌رود. حتی متأسفانه می‌خواهند بابت تک تک این خانه‌های خالی مالیات بدهیم.

**بمیرم برایتان، واقعا خیلی سخت است.**

البته سختی‌هایش برای من است، ولی رفاهش برای کسانی است که با این واحدهای خالی که من دارم، همسایه‌اند.

**ببخشید، متوجه نمی‌شوم! این واحدهای خالی دقیقا چه رفاهی برای همسایه‌ها دارند؟**

مثلا کسی که طبقه بالای سرش خالی است، خیالش راحت است که خانواده بچه‌داری بالای سرشان زندگی نمی‌کند که احساس کنند طبقه بالا، باشگاه اسب‌سواری است.

**به این نکته دقت نکرده بودم.**

ضمنا جاپارک بیشتری در کوچه‌هایی که واحد خالی زیاد دارند، پیدا می‌شود.

**جالب است. دیگر چه مزیتی برای بقیه دارند؟**

اگر با واحد خالی همسایه باشند، نیازی ندارند گوششان را تیز کنند ببینند زن و شوهر آن واحد سر چه چیزی به سر و کله هم می‌زنند.

**درست می‌فرمایید. به نظرم که اصلا باید شما را از دادن مالیات معاف کنند.**

ولی متأسفانه فعلا فقط ما را از گرفتن یارانه معاف کرده‌اند.

**با این اوضاع وخیم شما درستش این بود که از یارانه مستأجرها بکاهند و بر یارانه شما صدتایی‌ها بیفزایند.**

آقای صدتایی ناگهان اشک‌هایش سرازیر شد و گفت: باور کن بعضی وقت‌ها دلم پر می‌کشد، پرمی‌کشد برای وقت‌هایی که فقط یک خانه داشتم. حسود نیستم، ولی حسودی‌ام می‌شود به کسانی که حتی یک خانه هم ندارند؛ ولی گردش روزگار این‌طور با من و زندگی‌ام بازی کرد که صدتا خانه داشته باشم.

**با اینکه حرف‌های مرد صدتایی کاملا قانع‌کننده بود، دوست داشتم روزگار از این بازی‌ها با من هم بکند. حالا اگر هم صدتا بازی نکرد، دوسه‌تا بازی را که انجام دهد.**

روایت

## عجب هوایی! جان می‌دهد برای زندگی

شبنم کرمی
روزنامه‌نگار

اواخر بهار و بارش نرم نرمک باران و نفحاتی باقی مانده از اردیبهشتی که هوا چون بهشت بود. لحظه‌ای ایستادم، صورتم را به سمت آسمان گرفتم و اجازه دادم چند قطره از این باران را لمس کند. نفس عمیقی کشیدم تا ذخیره‌ای از هوای بهشتی را در ریه‌هایم برای چند ثانیه حفظ کنم و با عجله وارد اداره شدم. هُرم هوای گرم و مانده توی صورتم خورد و حال خوش بهاری را که امسال به‌دلیل خشک‌سالی بیش از پیش، به ندرت تجربه‌اش کرده بودم، دگرگون کرد. خسته و دل مرده پشت سیستم نشستم و روزمرگی ام را شروع کردم. یک روز دیگر از تقویم رومیزی ام را ورق زدم و با حسرت به قطره‌های باران روی شیشه پنجره نیم نگاهی انداختم و ناخودآگاه دست به گوشی شدم: «عجب هوایی! جان می‌دهد برای قدم زدن زیر باران و بعدش یک لیوان چای آتشی.» بیرون رفتمان باشد برای فردا. کارها همه انجام شدند، اما فردا... خدا رحمت کند مادرجان را، همیشه می‌گفت: «می‌دانی چرا می‌گویند کار امروز را به فردا وانگذار؟ چون اگر امروز دلت قدم زدن زیر باران می‌خواهد، باید به حرفش گوش کنی و خودت را به باران امروز بسپاری که اگر فردا هم باران ببارد، باران فرداست، نه امروز. درست مثل لحظه لحظه زندگی. پس از زندگی در هر لحظه آن لذت ببر.» این روزها آن قدر روزمرگی و تکرار در زندگی‌هامان موج می‌زند که گاهی از درک اینکه امروز روز جدیدی است یا ادامه همان دیروز است، درمانده می‌شویم و ذهنمان معلق می‌ماند. خیلی وقت‌ها بی‌سلامی از کنار دیگران می‌گذریم، زیرا از بس ماشینی زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم به یاد بیاوریم دیروز بود که در همین مکان و زمان با هم احوالپرسی کردیم یا امروز. پسرم می‌گفت: «دوست دارم زودتر نیم ساعت دیگر شود تا کارتونم را ببینم.» دخترکم می‌خواست این هفته به آخر برسد تا امتحاناتش تمام شوند. دوستی می‌گفت: «دعا کن این ماه زودتر بگذرد و حقوق‌ها واریز شود» و مدام در انتظار رسیدن پایان ساعت کاری ساعتش را نگاه می‌کرد. خانم همسایه می‌گفت: «به امید خدا محرم و صفر که بگذرد، عروسی دخترم برپا می‌شود.» همکاری می‌گفت: «این ماه که تمام شود، رژیم می‌گیرم.» یکی دیگر می‌گفت: «خدا کند زودتر تابستان تمام شود تا از گرما خلاص شویم.» آن یکی آرزویش پایان زمستان و سرما و یکی دیگر گذشتن از امسال و رسیدن به نوروز است که شاید سال جدید سال بهتری باشد. این ساعت‌ها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها همان عمر گران‌بهای ماست؛ همان دقایقی که از لذت هم صحبتی دوستان و نعمت سلامتی غافلیم. وای از آن روزی که هجوم مشکلات ما را به خود آورد و حسرت روزهای پیشین که بی‌قدرش می‌کردیم و آرزوی گذرش را داشتیم، به دلمان بماند. در لحظه و حال زندگی کردن هنر بزرگی است که اغلب ما از آن بی‌بهره‌ایم. یا در گذشته یا در آینده سیر می‌کنیم و اکنون گران‌بهایی را که نعمت بی‌مانند خداوند است، به رایگان می‌بازیم تا در فردایی نه چندان دور به حسرتش آه بکشیم و بگوییم یادش به خیر! به خود بیاییم، پیش از آنکه خیلی زود دیر شود.

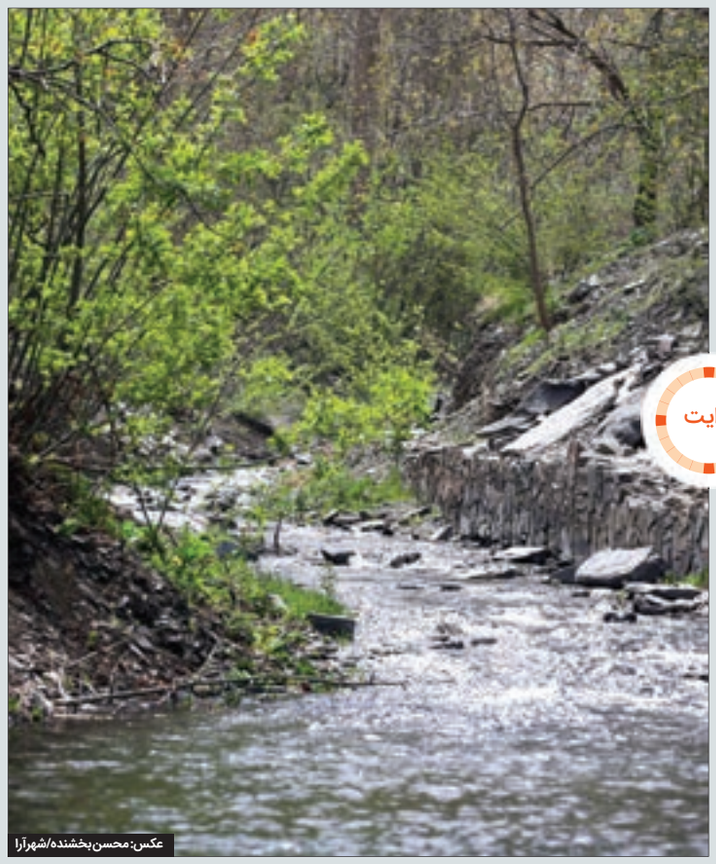

عکس: محسن بخشنده/شهرآرا